



تهران، حالت جنگی به خون گرفته بود

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به روایت حمید داوودآبادی

نوجوانی پانزده ساله بود و در بحث‌ها و درگیری‌ها با نمایندگان گروه‌های ضدانقلاب در مقابل دانشگاه تهران نقش فعالی داشت. حمید داوودآبادی در کتاب خاطرات خود با عنوان «چادر وحدت» به تفصیل به ماجرای وقایع ۳۰ خرداد ۶۰ می‌پردازد که بخش‌هایی از آن را در ادامه می‌خوانید: چند روزی تهران درگیر بسیاری تحولات بحرانی بود. طی ماه‌های اخیر، همه گروه‌هایی که به ظاهر با هم دشمنی داشتند، مثل مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی، جبهه ملی، نهضت آزادی و حزب رنجبران، همه و همه زیر یک آرمان واحد جمع شده بودند. دیگر برای مجاهدین، اینکه رنجبران مائوئیست هستند یا جبهه ملی و لیبرال‌ها چه اعتقادات و روشی دارند، مطرح نبود.

بنی صدر که در ماه‌های اول پیروزی انقلاب ظاهراً یکی از منتقدین و مخالفین سرسخت احزاب و گروه‌های مخالف نظام، از جمله مجاهدین و مارکسیست‌ها بود، در حرکتی تاکتیکی، با همه آن‌ها متحد شد و به خیال خود قصد بهره‌برداری از همه آن‌ها برای رسیدن به اهداف خود را داشت. در حالی که احزاب ضدانقلاب نیز همین تفکر را داشتند که از موقعیت و جایگاه ریاست جمهوری برای رسیدن به اهدافشان بهره‌برداری کنند.

برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا، هم برای ماد لگرم کننده بود و هم برای هواداران او افزایش سرعت و شدت عمل برای رسیدن به اهدافشان. در میان گروه‌های طرفدار بنی صدر، مجاهدین از همه سینه‌چاک‌تر و وحشی‌تر بودند. ... در روزهای اواسط خرداد، مجاهدین به بهانه‌های گوناگون به اصطلاح مادران و خواهران قربانیان و کشتگان خود را در خیابان‌ها راه می‌انداختند. پیرزن‌هایی که به سختی راه می‌رفتند و یادختران جوانی که در بینشان چادری هم دیده می‌شد، در حالی که پوست‌های رجوی و بنی صدر را در دست داشتند، در خیابان‌ها تظاهرات می‌کردند و شعارهای تند علیه نظام می‌دادند. نوک تیز حمله آن‌ها به طرف حزب جمهوری اسلامی و شخص آیت‌الله بهشتی بود. تهران حالت بحرانی به خود گرفته بود و هر لحظه منتظر انفجاری عظیم بود. در این روزها جبهه ملی به رهبری دکتر کریم سنجابی به بهانه مخالفت با «لا یحیه قصاص» و در اصل برای اعلام حمایت از بنی صدر اعلامیه‌ای صادر کرد. قرار بود ساعت ۳ بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۵ خرداد ماه، هواداران جبهه ملی در میدان فردوسی جمع شوند.

امام خمینی (ع) همان روز در سخنرانی مهم خود، صریحاً اعلام کرد: «جبهه ملی محکوم به ارتداد است.»

این کلام خیال همه را در بر خورد با ملی‌گراها راحت کرد. از ظهر روز دوشنبه، جمعیت عظیمی از بچه‌های حزب‌اللهی‌ها میدان فردوسی و چهارراه مصدق را قریق کردند ولی از جبهه ملی خبری نشد. در گوشه و کنار میدان، دوسه نفری به بهانه بحث، صدایشان را بلند می‌کردند تا جماعت را دور خود جمع کنند که با حضور بچه‌ها از هم پاشیده می‌شدند. در ضلع شمال غربی میدان فردوسی، تعدادی زن و مرد که سنشان بین بیست تا سی سال بود و وضع ظاهری، لباس‌های شیک و تنگشان به آدم‌های سیاسی نمی‌خورد و زنان هم غالباً همراه آرایش غلیظ لباس‌های جلف و زننده‌ای پوشیده بودند، جمع شدند. دوسه تا شعار که اصلاً نفهمیدیم چه بود سردادند. سریع به آن سمت دویدیم که دختر و پسرها که همگی سوسول و «تیتیش مامانی» بودند با لباس‌های تنگی که اصلاً نمی‌توانستند داخل آن تکان بخورند و کفش‌های پاشنه بلند زنانه شروع کردند به فرار.

از صبح روز شنبه ۳۰ خرداد، اخبار ضد و نقیضی از تحرک منافقین به گوش رسید. بچه‌های بسیج در چهارراه سی متری نارمک و جاهای دیگر مستقر شده بودند تا از درگیری‌های احتمالی جلوگیری کنند. ... به خیابان طالقانی که رسیدیم، جا خوردیم. وسط خیابان، دوسه دستگاه وانت و جیب‌لندور که روی بعضی‌شان آرم سپاه و جهاد سازندگی بود، در آتش می‌سوختند. تعداد زیادی منبع فلزی شوقاژ که خیابان طالقانی بورس آن‌ها بود از مغازه مردم بیرون کشیده، وسط خیابان ریخته بودند تا از تردد خودروها جلوگیری کنند. داخل خیابان طالقانی، از بهار تا چهارراه مصدق که ساختمان مرکزی مجاهدین بود، همین اوضاع و احوال وجود داشت.

در تقاطع طالقانی و بهار، متوجه تعداد زیادی دختر با تیپ‌های ظاهری مجاهدین شدیم که روسری به سر و فریاد زنانه علیه امام شعار می‌دادند. کمی که نزدیک‌تر شدیم، فهمیدیم نیروهای میلیشیا هستند که هر چه از دهانشان در می‌آمد، به امام خطاب می‌کردند. در همین حال متوجه تعدادی پسر جوان شدیم که داخل پیاده‌رو و لب خیابان ایستاده بودند. همه آن‌ها مسلسل‌های یوزی در دست داشتند و مراقب اطراف بودند. به علی گفتم: مثل اینکه بچه‌های سپاه هستند. بریم به شون بگیریم این دختری که هستند که دارن به امام فحش می‌دن. همین که به آن‌ها نزدیک شدیم، چشممان به بازو و بند سفید آن‌ها که آرم مجاهدین خلق بر آن بود افتاد. رنگم پرید. باور نمی‌کردم منافقین این گونه راحت با اسلحه در خیابان مانور بدهند. صدای شلیک گلوله از خیابان‌های اطراف به گوش رسید. ... علی سر موتور را کج کرد و برگشتیم طرف میدان فردوسی. میدان فردوسی افشاح شده بود. لاستیک‌های آتش گرفته در اطراف پراکنده بود. به گفته مردم، مجاهدین با تیغ موکت بر به جان مردم افتاده و تعدادی از آن‌ها را کشته بودند. تا غروب اوضاع تهران حالت جنگی و بحرانی به خود گرفته بود. صدای آژیر آمبولانس، رگبار گلوله‌های تند و مختلف که از اسلحه‌های گوناگون شلیک می‌شد و بوی لاستیک‌های سوخته فضا را آلوده کرده بود.

با حضور به موقع مردم در خیابان‌های اصلی از جمله طالقانی و بهار، حرکت مسلحانه منافقین که قصد داشتند تهران را به اشغال خود در بیاورند، خنثی شد.



بازخوانی توصیه‌های بزرگان انقلاب به سران منافقین پیش از ۳۰ خرداد ۶۰

نصایح پدران!



سعيد محمدی پژوهشگر

موضع‌گیری سران منافقین از اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب تا بهار ملت‌پس سال ۱۳۶۰ رنگ و بوی تهدید و مقابله با نظام را به خود گرفته بود. منافقین عملاً در مقابل نهضت مردم ایستاده بودند. این مقابله در اطلاعیه‌ها و میتینگ‌های آنان نمود عینی داشت و با ایجاد هیاهوی رسانه‌ای می‌کوشیدند و دو قطبی کاذب «مظلوم» و «ظالم» را در دفاع از خود، واقعی نشان دهند.

مخالفت‌ها رفته رفته آشکارتر و موضع‌گیری‌ها تندتر و بی‌پرده‌تر شده بود تا جایی که مسعود رجوی، سرکرده این گروهک، در بهمن ماه سال ۱۳۵۸ در سخنرانی خود در دانشگاه تهران به صراحت از «مشت» و «گلوله» سخن گفت: «با للمسلمین! پس کجا بید؟! چرا صدایتان در نمی‌آید؟! مگر نمی‌بینید که چطور طرفداران ما را در نظام جمهوری اسلامی سر می‌برند؟! اوای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم!» یک ماه پس از آن، اوایل اسفند ماه سال ۱۳۵۸ نیز بار دیگر این گونه مردم و نظام را تهدید کرد: «یک سازمان سیاسی تا نقطه مشخصی می‌تواند کنترل هوادارانش را در اختیار داشته باشد.»

بنی صدر که به با زوی اجرائی منافقین بدل شده بود در روز پنجشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در میتینگ بزرگداشت دکتر مصدق در دانشگاه تهران به سخنرانی پرداخت. منافقین و طرفداران بنی صدر که نیروهای خود را برای سرکوب طرفداران انقلاب آماده کرده بودند، با فرمان بنی صدر به سرکوب مردم پرداختند و صحنه‌های خشونت‌آمیزی را به تصویر کشیدند.

فردای آن روز، یعنی ۱۵ اسفند ۱۳۵۹، خطیب جمعه تهران، آیت‌الله خامنه‌ای، در دومین خطبه نماز در دانشگاه تهران ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش، به اقدامات خلاف قانون منافقین و سایر گروه‌های طرفدار بنی صدر لیبرال اشاره کرد و فرمودند: «این گروهک‌های آمریکایی دو چیز را مدنظر داشتند: اول اینکه یک یوغای مصنوعی به راه‌انداختند. یعنی اینکه کسانی می‌خواهند جلسات را خراب کنند و دیگر اینکه کسانی را نیز که از قبل نشان کرده بودند زیر باران شتم و جرح قرار دادند. بارها به آن‌ها گفته شد نزدیک و زدن. افراد را زندانی کردند. با وجود اینکه مکرراً به آن‌ها توصیه می‌شد که شعار ندهند شعار دادند، علیه چهره‌هایی که امام به آن‌ها اظهار اطمینان کرده است، به آن‌ها دل بسته است و آمریکای آن‌ها می‌ترسد.»

با اوج‌گیری تضادهای منافقین با انقلاب مردمی و آشکار شدن خط نفاق و مهم‌تر از آن استتکاف سازمان از تحویل سلاح‌هایی که در دوران مبارزات انقلاب انبار کرده بودند، به رغم اخطارهای مکرر امام خمینی (ع) و دادستانی انقلاب، تکلیف این گروهک بر همگان مشخص و سخنرانی‌ها و روشنگری‌ها علیه آنان نیز شفاف‌تر شده بود. رهبر معظم انقلاب در نماز

جمعه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۰ به تفصیل درباره نفاق و اقدامات منافقین در زیر نقاب‌های مختلف به ایراد سخن پرداختند. ایشان ضمن اشاره به روایت منقول از امیرالمؤمنین درباره منافقین این گونه فرمودند: «با مؤمنین حاضر نیستند کنار بیایند و از موارد اختلافشان با آنان بگذرند اما با کافرین حاضرند. حاضرند در بافراریان محکوم به اعدام بسازند. حاضرند در کشورها طرح توطئه را کنار بزنند. حاضرند با گروه‌های ضد اسلامی کنار بیایند، اما حاضر نیستند با خط اصیل اسلام توافق کنند. همیشه هم بهانه‌ای دارند. آیا ما باید چشم‌های خود را در باره این همه احادیث که درباره نفاق هست ببندیم؟ آیا قبول نکنیم که یک حرکت مودیانه نفاق زیر نقاب‌های گوناگون تلاش می‌کند برای نابود کردن دستاورد انقلاب مردم؟»

ایشان ضمن اشاره به خواسته مشترک دشمنان انقلاب و منافقین برای سرنگونی نظام اسلامی افزودند: «منافق صریحانمی گوید درود بر آمریکایا اما عمل او نشان می‌دهد که او زمینه‌ساز کار آمریکاست یا هر قدرت بزرگ دیگر. صریحانمی گوید که ما طرفدار خط انگلیس و یار روسیه ایم اما عملش این را نشان می‌دهد.»

امام خمینی (ع) سه روز بعد از آن در اجتماع ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ علما و روحانیان استان‌های آذربایجان شرقی و غربی منافقین را به دلیل تحویل ندادن سلاح‌ها و هدف قرار دادن مردم شدیداً مورد عتاب قرار داد و در دو مقطع از بیانات خود اشاره کرد منافقین با تهدید به قیام مسلحانه «ناشیگری» کردند و «مشت خود را باز» کردند: «آن‌هایی که این طور هم با قلم‌هایشان علاوه بر تفنگ‌هایشان با ما معارضه دارند، ما به آن‌ها کرارا گفته ایم و حالا هم می‌گوئیم: مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت ایران کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید، نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید. اسلام شما را می‌پذیرد. اسلام هوادار همه شماهاست. فقط گفتن به اینکه حاضریم و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید در عین حالی که اظهارات مظلومیت‌های زیاد کرده‌اید، لیکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چطور می‌توانیم با کسانی که می‌خواهند قیام مسلحانه بر ضد اسلام بکنند تفاهم کنیم؟ شما این مطلب و رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید و اگر می‌گویید ما به قانون در عین حالی که رأی نداده‌ایم لیکن سر به او می‌سپاریم و آن را قبول داریم، با قانون شما عمل کنید و قیام بر ضد دولت که برخلاف قانون است و قیام مسلحانه که برخلاف قانون است و داشتن اسلحه که برخلاف قوانین کشور است، به این‌ها عمل کنید، ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید عمل می‌کنیم. ما می‌خواهیم با آغوش باز همه گروه‌هایی را که هستند بپذیریم و همه منحرفین را میل داریم که به اسلامیت برگردند.»